



ظرافتهای امر به معروف و نهی از منکر و واکنش در برابر رفتارهای غیراخلاقی

بخش دیگری از مسائل اخلاقی بر محور عکس‌العمل انسان در مقابل رفتارهای غیراخلاقی دیگران است. رفتار غیراخلاقی و کارهای ضد ارزشی که از افراد سر می‌زند، با توجه به وسعت مفهوم اخلاق و قلمرو رفتارهای اخلاقی که در بحثهای گذشته اشاره کردیم، به صورتهای مختلفی قابل تقسیم است: گاهی رفتار غیر اخلاقی کسی بر خلاف وظیفه او نسبت به خدای متعال است؛ مثلا نماز نمی‌خواند یا روزه نمی‌گیرد یا حج واجبش را انجام نمی‌دهد و سایر چیزهایی که فقط بین او و خدا مطرح است، و گاهی مربوط به خود شخص است، گو این که نهایتا با خدا ارتباط پیدا می‌کند. و یک وقت در رابطه با دیگران است؛ یعنی رفتار غیراخلاقی موجب تضییع حقی از دیگران می‌شود. این گونه رفتارها هم دو دسته است

1- حق یک یا چند نفر از افراد جامعه را تضییع کند.

2- حق کل جامعه را تضییع کند و کاری به زیان نظام جامعه انجام دهد؛ مثلا، وقتی مالی را از دیگری غصب می‌کند و گاهی توطئه‌ای علیه نظام جامعه انجام می‌دهد، و همه اینها باز ممکن است به دو صورت انجام بگیرد: مخفیانه و آشکار.

در هنگام تضییع حقوق خدا و یا حقوق شخصی

اما آن جایی که کسی رفتار غیراخلاقی در رابطه با خدا و یا در رابطه با شخص خودش داشته باشد و این کار هم مخفیانه انجام بگیرد در این جا دو ارزش در مقابل هم قرار می‌گیرد و عملا تضادی حاصل می‌شود؛ یعنی از یک طرف، ما می‌دانیم که اجمالا نسبت به رفتار دیگران نباید بی‌تفاوت باشیم و افراد در نظام اسلامی موظفند که نسبت به عمل دیگران کم و بیش نظارتها و عکس‌العملهایی داشته باشند؛ یعنی همان چیزهایی که در لزوم ارشاد و دعوت به خیر و تواضع به حق و امر به معروف و نهی از منکر مطرح است و باید سعی کرد که خطاکار را از کار زشت بازداشت، و از طرف دیگر، چون کار پنهانی است و نمی‌خواهد کسی مطلع بشود رعایت کرامت انسان و حفظ عرض و آبروی او اقتضا می‌کند که به رویش نیاورند، چون خدای متعال راضی نیست که بنده‌ای، هر چند گناهکار، آبرویش ریخته شود. پس از یک سو، حفظ آبرو و حیثیت آن شخص لازم است و نباید رازش را کشف کرد و آبرویش را ریخت، و از سوی دیگر می‌بایست او را معالجه کرد.

در صورتی که بتوان بین این دو ارزش جمع کرد؛ یعنی کاری کرد که خطاکار، متنبه بشود و دست از کار زشتش بردارد بدون این که آبرویش، حتی نزد شخص ارشاد کننده بریزد در این صورت، اشکالی پیش نمی‌آید. چنان که اگر بتوان او را راهنمایی کرد که کتابی بخواند، از موعظه‌ای استفاده کند، یا خودش کلیاتی را برایش مطرح نماید، و بدون این که به او بگوید من می‌دانم که تو مرتکب کار زشتی هستی زیانها و عواقب آن کار را برایش بیان کند هم آبرویش نریزد و هم متنبه بشود. ولی غالبا این کار میسر نمی‌شود و در بسیاری از موارد هست که اگر انسان بخواهد طرف را ارشاد بکند خواه ناخواه متوجه می‌شود که او از گناهش اطلاع دارد. بدون شک نباید کاری کرد که شخص ثالثی از این جریان مطلع بشود و کسی که گناه مجرمانه‌ای انجام داده نباید سرش را نزد دیگران فاش کرد اما سؤال این است که آیا سزاوارتر است اظهار کند که من اطلاع دارم از این گناهی که مرتکب شده‌ای؟ یا سخنی بگوید که طرف بفهمد که رازش نزد او فاش شده است؟ در صورتی که راه اصلاح او منحصر به چنین گفتار و رفتاری باشد مصلحت نجات او مقدم است چون خودش در واقع اطلاع پیدا کرده است و نزد شخص ثالثی هم راز او را کشف نمی‌کند و اگر بکلی سخنی نگوید شخص گناهکار به گناه خودش ادامه می‌دهد و موجب هلاکش می‌شود، در این جا باید او را از مهلکه‌ای که در شرف وقوع در آن است نجات داد ولی باید دقت کرد هر قدر ممکن است آبرویش حفظ بشود و موجبات شرمساری و رسوایی او فراهم نگردد.

اینها ظرافتهایی است که باید در مقام عمل به آن توجه داشته باشیم مبادا موقعی که می‌خواهیم کسی را ارشاد کنیم خودمان مرتکب گناهی بشویم.

در هنگام تضییع حقوق افراد جامعه

اما آن جایی که مربوط به حقوق دیگران می‌شود، اگر مربوط به حق یک یا چند فرد باشد یک حکمی دارد و در صورتی که مربوط به حق کل جامعه و نظام جامعه باشد حکم دیگری. کسی اختلاس کرده و از فرد یا افرادی مالی را مخفیانه غصب کرده است درباره چنین شخصی با چند مساله، مواجه هستیم اموال کسانی مورد تجاوز قرار گرفته در حالی که خودشان هم متوجه نیستند ما چگونه می‌توانیم عمل کنیم و لاقول جلو تکرارش را بگیریم؟

مساله دیگر درباره شخص مرتکب است که چگونه باید با او برخورد کرد؟ تامین حقوق دیگران گاهی به این صورت میسر است که انسان بدون این که به محاکم مراجعه کند و دیگران را در جریان قرار بدهد، می‌تواند اموال یا حقوق تضییع شده را استیفا کند؛ مثلا مال مغضوب در اختیار شخص ثالثی است و او قدرت دارد که آن را به صاحبش برگرداند در این جا اشکالی پیش نمی‌آید، زیرا می‌داند که این مال عصبی است و صاحبش را هم می‌شناسد و رساندن به او هم هیچ اشکالی را ایجاد نمی‌کند؛ نه باعث این می‌شود که آبروی غصب کننده ریخته بشود، و نه مفسده دیگری را ایجاد می‌کند، این کار را حتما باید کرد.

اما هنگامی که انسان می‌بیند که کسی اختلاس یا دزدی می‌کند یا کارهای منافی با عفت مرتکب می‌شود چه باید کرد؟ شاید ابتدا به ذهن برسد که خوب است افشاگری کند و طرف را معرفی کند و به مجازات برساند. البته در این که فی‌الجمله می‌توان چنین کاری را انجام داد، شکی نیست؛ یعنی به محاکم و به مقامات صلاحیت‌دار اطلاع داد تا او را مجازات کنند، مثلا کسانی شاهد انجام عملی باشند و نزد قاضی شهادت بدهند و قاضی حکم بکند و حد بر او جاری نماید، ولی از تربیت اسلامی و دستورالعملهایی که در این زمینه هست استفاده می‌شود که این کار مطلقا مطلوب نیست؛ یعنی چنین نیست که هر کس اطلاع پیدا کرد از این که دیگری

مرتکب کبیره‌ای شده یا به حقوق دیگران تجاوز کرده خوب است که برود شهادت بدهد و او را به مجازات برساند بلکه می‌بینیم در بعضی از موارد طوری است که این کار موجب مجازات برای خود شاهد می‌شود؛ مثلاً اگر سه نفر عادل ببینند عمل زناپی انجام گرفته و بروند شهادت بدهند و شاهد چهارمی نباشد بر هر سه نفر ایشان حد جاری می‌شود. از این دستور اسلام می‌توان استفاده کرد که اسلام راضی نیست به این که زود اسرار مردم فاش بشود البته باید جلو مفاصد گرفته بشود اما به ترتیبی که خود اسلام مقرر کرده است. از این دستور اسلام استفاده می‌شود که چهار نفر بودند و رفتند شهادت دادند اشکالی ندارد، اما اگر کمتر بودند نباید این کار را بکنند اگر سه نفر از ارتکاب چنین کاری مطلع شدند هر سه باید کتمان کنند.

اما نسبت به شخص ذی‌حق؛ مثلاً شوهر زن زناکار، یا کسی که مال از او اختلاس شده، آیا می‌بایست به شوهر اطلاع دهند یا به صاحب مال بگویند که فلانی مال تو را دزدیده است یا نه؟ بدون شک اگر استیفای حق متوقف بر اینها نباشد چنین کاری را نباید کرد تا بی‌جهت راز مسلمانان فاش نشود اما اگر استیفای حق متوقف بر این باشد و جز این راهی نداشته باشد در این جا گفتن به او اشکالی ندارد، اما آیا واجب است برای این که مالش از بین نرود ما به او بگوییم که فلان کس مال تو را برداشته است؟ ظاهراً دلیلی بر لزوم این کار نداشته باشیم مگر این که سکوت در این موارد موجب شیوع فساد شود و به هر حال، حل این مسائل به عهده فقه است.

و اما نسبت به خود شخصی که مرتکب گناهی می‌شود وظیفه داریم که او را ارشاد کنیم. در این جاست که اگر رازش افشا نشده ما حتی نباید به روی خودش هم بیاوریم که ما می‌دانیم تو مرتکب گناه شده‌ای؛ عیناً مثل همان مسأله اولی است و پیچیدگی مسأله دوم به خاطر این است که جهات مختلفی دارد؛ یکی کیفیت ارشاد آن شخص و بازداشتن او از گناهی که مرتکب شده و اصلاح این مرض نفسانی که پیدا کرده است و در این جهت با صورت اول، مشترک است، و یکی حیثیت استیفای حق دیگران است که چگونه باید استیفا کرد، و یکی دیگر این که آیا باید کاری کرد که به مجازات برسد یا نه؟ و گفتیم در یک صورت هست که باید این کار را کرد و آن صورتی است که اگر کارش افشا نشود به مجازات نرسد یقین داریم که این کار را تکرار خواهد کرد و موجب یک مفسده اجتماعی بزرگ می‌شود.

و اما در صورتی که گناه علاوه بر این که موجب شقاوت و هلاکت معنوی گناهکار می‌شود به ضرر نظام جامعه هم باشد؛ یعنی ضررش تنها منحصر به یک فرد و دو فرد نباشد بلکه اساس اجتماع صالح اسلامی را به هم می‌زند در این جاست که حتماً می‌بایست به هر قیمتی باشد جلوگیری کرد و حتی در این مورد است که تجسس هم فی‌الجمله جایز است، زیرا در جایی که احتمال داده شود که کسانی می‌خواهند علیه نظام جامعه توطئه کنند حتی به احتمالش هم می‌بایست ترتیب اثر داد؛ یعنی در مقام تحقیق برآمد چه رسد به این که علم داشته باشیم به این که کسانی در صدد چنین کاری هستند. البته تأکید می‌کنم که جواز تجسس بستگی به نظر حاکم و ولی امر دارد و باید به دستور او انجام بگیرد و الا تجسس ابتدایی از کار مؤمنین جایز نیست و قرآن کریم صریحاً نهی فرموده است: «و لاتجسسوا» و در مواردی که حاکم به خاطر مصالح کل نظام لازم می‌داند که این کار انجام بگیرد استثنایی است که به دلیل عقلی و نقلی ثابت می‌شود. این یک بخش از مسائل اخلاقی است که فهرست‌وار گفته شد و می‌بایست در اطراف فروع و جزئیاتش دقت فقهی کافی بشود.

انگیزه‌های امر به معروف و نهی از منکر

نکته‌ای که اصولاً درباره هر نوع ارشاد و امر به معروف و امثال اینها مطرح می‌شود این است که گاهی در اثر هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی این کارها درست انجام نمی‌گیرد؛ مثلاً کسی کینه یا کدورتی با شخص دیگری دارد و می‌خواهد آبرویش را به بهانه امر به معروف و نهی از منکر بریزد، با همین انگیزه در مقابل مردم سر او را فاش می‌کند یا با او برخورد تند می‌کند و اسمش را می‌گذارد امر به معروف یا نهی از منکر. گاهی نیز هواي نفس به صورت خفی‌تری تأثیر می‌کند و مثلاً محرمانه با طرف صحبت می‌کند اما این صحبت کردنش به اصطلاح «اصل مثبت» است؛ یعنی می‌خواهد به او بگوید که من از تو بهترم و می‌خواهد شخصیتش را در مقابل خودش خرد کند. در واقع می‌خواهد به او بگوید که من اطلاع دارم از این که تو مرتکب فلان گناهی می‌شوی و گاهی در لافافه و گاهی صریحاً به طرف می‌فهماند که من از گناه تو اطلاع دارم. چنین برخوردی کمترین ضررش این است که آن فایده‌ای را که باید خود شخص از امر به معروف ببرد نخواهد برد، زیرا هر ارزش اخلاقی تابع نیت است و اگر در عمل خیری نیت انسان فاسد باشد این عمل برای او هیچ فایده‌ای ندارد هر چند حسن فعلی داشته باشد اما برای فاعل هیچ نتیجه‌ای را در بر نخواهد داشت. به علاوه ممکن است موجب گناهی برای ارشاد کننده شود که آبروی مؤمنی را می‌برد یا او را خجل و شرمسار می‌کند.

این است که باید دقت کنیم در موارد امر به معروف و نهی از منکر و توجه به انگیزه خودمان داشته باشیم و نیتمان را خالص کنیم و برخوردمان با اشخاصی که مرتکب گناه می‌شوند برخورد طیب و پرستار دلسوز با مریض باشد و سعی کنیم که او معالجه بشود نه این که بخواهیم از او انتقام بگیریم و ناراحتی خودمان را فرو بنشانیم. باید سعی کنیم راهی را انتخاب کنیم که آبروی طرف کمتر ریخته شود هر چند به این اندازه که او بفهمد ما از گناهِش اطلاع پیدا کرده‌ایم و در رفتار و گفتارمان باید نیتمان خالص باشد تا خودمان هم از این امر به معروف و نهی از منکر استفاده کنیم.

متأسفانه در خیلی از موارد نه شرایط شرعی امر به معروف و نهی از منکر رعایت می‌شود و نه اخلاص نیت وجود دارد و شخص خیال می‌کند که خیلی هنر کرده و یک وظیفه واجبی را انجام داده است، در صورتی که چه بسا به جای اصلاح، افساد کرده و بیشتر طرف را لجوج کرده و باعث این شده که بر کارش اصرار بورزد. و اگر آبرویش در اجتماع ریخته می‌شود مرتکب گناهی هم شده است.

یک نمونه آموزنده

از کسانی که دارای مراتبی از تقوا و فضیلت بوده‌اند مطالبی نقل شده که در مقام امر به معروف و نهی از منکر آموزنده است. از مرحوم میرزای شیرازی - رضوان الله علیه - نقل شده که در یک مجلسی شخصی منبر رفته بود و روایتی یا مرثیه‌ای خوانده بود که سند صحیحی نداشته است مرحوم میرزا هم در آن مجلس حضور داشتند ولی چیزی نفرمودند بعد یکی از دوستان به ایشان اعتراض کرد که چرا نهی از منکر نکردید؟ ایشان فرموده بود که حفظ آبروی مسلمانان از این نهی از منکر فوری‌تر است من می‌توانستم در خفا هم به او بگویم که شما این مطلبی که گفتید درست نیست و لزومی نداشت که جلو مردم آبرویش را بریزم. به هر حال راه تقوا راه باریکی است و باید توجه داشت که انسان گول هواي نفسانی را نخورد.

البته از آن طرف هم باید مواظب باشیم که احتیاط کردن در این مسائل موجب ترک امر به معروف و نهی از منکر نشود؛ مثلاً بگوییم من می‌ترسم قصدم خالص نباشد پس چیزی نمی‌گویم! مبدا چنین وسوسه‌ها یا هواي نفس دیگری انسان را از انجام وظایف واجب باز بدارد؛ مثلاً ترس از این که نهی از منکر، موجب کم شدن محبوبیتش نزد شخص بزهکار بشود و یا جلو بعضی از منافع مادی او را بگیرد. مبدا چنین هواهای نفسانی ناخود آگاه موجب ترک امر به معروف یا نهی از منکر نشود! این است که باید بین این دو طرف افراط و تفریط و بین این مهالک مختلفی که برای نفس هست انسان دائماً متوجه خودش باشد و انگیزه‌های خودش را بسنجد و ببیند چه انگیزه‌ای موجب حرکتش یا گفتارش یا کردارش می‌شود.

در هنگام تضييع حقوق فردی

آنچه گفته شد بخشی از مسائلی است که درباره عکس العمل در مقابل رفتارهای غیر اخلاقی مجرمان نسبت به دیگران مطرح می‌شود. یک بخش دیگر که از یک جهت اهمیت بیشتری دارد درباره عکس‌العمل شخص در مقابل رفتار غیر اخلاقی مجرمان، نسبت به خود اوست؛ مثلاً کسی می‌خواهد مالی را از انسان غصب کند یا

می‌خواهد آبرویش را بریزد یا خدای نکرده به ناموسش تجاوز کند و چیزهایی از این قبیل، در مقابل چنین کسی چه باید کرد؟ این گونه عکس‌العمل هم دو صورت کلی دارد: یک وقت کسی درصدد تجاوز برآمده ولی هنوز مرتکب عملی نشده و شخص باید از خودش دفاع کند و نگذارد که حقش از بین برود، و گاهی حقی را تضییع کرده و شخص می‌خواهد حق خودش را پس بگیرد یا می‌خواهد قصاص بکند یا متجاوز را به مجازات برساند. اجمالا انظلام و زیر بار ظلم و ستم رفتن از نظر اسلام مذموم است اما کیفیت‌برخورد و تعیین دقایق رفتار احتیاج به تحقیق دارد.

از بیانات پیغمبر اکرم و ائمه اطهار - سلام الله علیهم اجمعین - استفاده می‌شود که دفاع کردن مطلوب است و حتی در روایات داریم که اگر کسی در مقام دفاع از مال خودش کشته بشود اجر شهید دارد: «من قتل دون مظلمته فهو شهید» و اگر کسی می‌خواهد تجاوز به ناموس شخص بکند حتی کشتن او جایز است و قدر متیقن در صورتی که جز با کشتن او نمی‌توان جلوی تجاوز را گرفت کشتنش جایز است. اینها کم و بیش در فقه ما مسلم است. عفو یا قصاص؟

سؤالی که ممکن است در این جا مطرح شود این است که: نسبت به حقوق عرضی و به اصطلاح آنچه مربوط به شخصیت انسان می‌شود مانند توهین کردن و آبروریزی کردن و چیزهایی از این قبیل چه باید کرد؟ در این موارد هم جلوگیری از تضییع حق اشکالی ندارد، اما آیا مطلوبیت هم دارد یا نه؟ و همین طور کسی که مرتکب گناهی شده و حقی را از انسان سلب کرده آیا بهتر این است که چشم پوشی کند یا این که در مقام قصاص برآید و حقش را استیفا کند - هر چند با زور - ؟ و آیا باید خودش مستقیماً درصدد گرفتن حقش برآید یا باید به محاکم و مراجع صلاحیتدار مراجعه کند؟ مواردی هست که اگر هر کسی بخواهد مستقیماً در مقام دفاع برآید و حق خودش را از دیگری بازستاند موجب این می‌شود که سوء استفاده‌هایی بشود و مفاستد در اجتماع پیش بیاید؛ یعنی هر کس بتواند به بهانه این که فلان کس می‌خواست به من ظلم بکند او را بزند یا بکشد یا به بهانه این که به من توهین کرده او را به باد فحش و اهانت بگیرد و یا این که اموالش را بگیرد به بهانه این که اموال مرا برده و من قصاص کردم. در این گونه موارد که قصاص شخصی موجب هرج و مرج و اختلال نظام می‌شود باید به مراجع قانونی مراجعه کرد و یکی از دلایل لزوم حکومت همین است که در این مورد اگر افراد خودشان بخواهند مستقیماً اقدام بکنند موجب هرج و مرج می‌شود و برای جلوگیری از هرج و مرج باید مراجع قانونی و دستگاه دولتی وجود داشته باشد.

اما در مواردی که موجب هرج و مرج نمی‌شود آیا از نظر اخلاقی بهتر این است که شخص حق خودش را بگیرد یا چشم‌پوشی کند؟ همه نظامهای اخلاقی می‌پذیرند که عفو و اغماض مطلوب است اما درباره مواردش و مقدار مطلوبیتش اختلافاتی دارند. این سؤال در نظام اخلاقی اسلام هم مطرح است که در کجا باید عفو کرد و در کجا انتقام گرفت؟ از یک طرف، گذشت کردن شاید نوعی انظلام باشد اگر بنا باشد که هر کسی ظلم می‌کند او را ببخشند به حسب کلامی که از حضرت عیسی علیه السلام نقل شده اگر کسی به صورت تو سیلی زد آن طرف صورتت را هم بگیر که سیلی بزنی، آیا چنین چیزی مطلوب است؟ یا اگر کسی مالت را برد یک چیز دیگر هم به او ببخش. آیا در اسلام چنین چیزی داریم یا مطلقاً هر کسی مرتکب جرمی نسبت به انسان شد باید در مقام انتقام برآید و باید قصاص و مقابله به مثل کند؟ این‌جاست که احتیاج به دقت بیشتری است و برای این که این مسائل تا حدی روشن بشود به آیاتی که در این زمینه هست و کم و بیش به مباحث قبلی هم مربوط می‌شود مراجعه می‌کنیم.

عفو یا قصاص در قرآن

خداوند متعال در آیه 41 سوره شوری می‌فرماید: «و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل × انما السبيل على الذين يظلمون الناس و يبغون في الارض بغيرالحق اولئك لهم عذاب اليم» و در آیه بعد بلافاصله می‌فرماید: «و لمن صبر و غفر ان ذلك لمن عزم الامور».

از آیه اول اجمالا جواز دادخواهی و دفاع استفاده می‌شود که اگر کسی مظلوم واقع شد و برای رفع ظلم قیام کرد و از دیگران کمک طلبید اشکالی ندارد: «و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل» چنین کسانی محکوم نیستند و راه برای ایشان باز است. «انما السبيل على الذين يظلمون الناس» آن کسی که ابتدا به کسی ظلم می‌کند او محکوم است. «انما السبيل على الذين يظلمون الناس و يبغون في الارض بغيرالحق اولئك لهم عذاب اليم» اما همین شخصی که می‌تواند حق خودش را بگیرد و به ظالم حمله کند و قصاص نماید «و لمن صبر و غفر ان ذلك لمن عزم الامور» در چنین موردی اگر کسی صبر بکند و تحمل بکند و مجرم را ببخشد این از کارهای خیلی مهم است.

از این آیه شریفه اجمالا استفاده می‌شود که عفو و گذشت از کسانی که ظلم و تجاوز می‌کنند فی‌الجمله مطلوب است بلکه اطلاقش اقتضا می‌کند که همیشه مطلوب است. پس باید آیات و دلیلهای دیگر را ببینیم، که آیا این عفو مطلقاً مطلوب است یا این که استثنا هم دارد؟ ولی به هر حال استفاده می‌شود که با این که حق دارد طرف را مؤاخذه بکند و حقش را از او بگیرد اما بخشیدن او مطلوبتر است و ارزش فوق العاده اخلاقی دارد.

در آیه 148 سوره نساء می‌فرماید: «لايحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم و كان الله سميعا عليمًا» اگر کسی داد بزند و به مردم بد بگوید کار بدی کرده و خدا چنین کاری را دوست نمی‌دارد، خدا نمی‌خواهد که کسی به دیگران بی‌احترامی بکند مگر این که مظلوم باشد و برای رفع ظلمش چاره‌ای جز این نداشته باشد. خدا نمی‌خواهد که همه انسانها توسری خور باشند و هر کس به سرشان زد هیچ نگویند. مواردی هست که داد زدن و کمک خواستن از دیگران اشکالی ندارد. از این آیه مثل آیه اول از سه آیه‌ای که از سوره شوری نقل کردیم فقط جواز این کار استفاده می‌شود اما مطلوبیت و ارزش اخلاقی استفاده نمی‌شود همین اندازه استفاده می‌شود که ارزش منفی ندارد. آیات 178 و 179 سوره بقره درباره قصاص است که با «كتب عليكم القصاص» شروع شده است. چه بسا ابتدا کسی توهم کند که تعبیر «كتب عليكم القصاص» دلالت می‌کند بر این که قصاص ارزش لازم الاستیفایی دارد نظیر «كتب عليكم الصيام» و مانند آن. ولی در ذیل آیه می‌فرماید: «فمن عفى له من اخيه شيء فاتباع بالمعروف و اداء اليه باحسان» پس معلوم می‌شود که آیه در مقام این است که اگر کسی خواست قصاص بکند باید تأمین بشود و لازم است بر مؤمنین که آن را بپذیرند یا بر دستگاه حکومت لازم است که آن را اجرا بکنند اما معنایش این نیست که حتماً باید قصاص کرد؛ به عبارت دیگر، «كتب» دلالت بر وجوب اجرای قصاص دارد در صورتی که ذی حق مطالبه قصاص بکند.

در آیه 126 سوره نحل می‌فرماید: «و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتهم به و لنن صبرتم لهو خير للصابرين» اگر خواستید مجرم را عقاب و مجازات کنید به همان اندازه‌ای که مرتکب جرم شده شما هم نسبت به او اجرای عقوبت کنید: «فعاقبوا بمثل ما عوقبتهم به و لنن صبرتم لهو خير للصابرين» اما اگر صبر کنید و عقاب نکنید برای صابرين بهتر است. این هم از جمله آیاتی است که دلالت می‌کند بر این که عفو و ترک عقوبت مطلوب است و ارزش بیشتری دارد نه این که لزوماً باید هر کسی را که مرتکب گناهی می‌شود معافه و مجازات کرد.

آیه الله محمد تقی مصباح بزدی